

به عنوان یک گالری دار با سابقه، تعریف امروز شما از گالری داری چیست؟

گالری داری پیش از هر چیز باید با مقوله هنر آشنا باشد؛ می توانم قاطعانه بگویم که ۹۰ درصد از گالری دارهای فعال در تهران، اصلاً با مقوله هنر آشنایی ندارند. حدود ۱۰ درصد آنها آدم های هنر شناس هستند. باید هنر را خوب بشناسند نه سطحی و معمولی. باید فکر کنند که این کار، اول از همه یک کار فرهنگی هنری است نه یک تجارت، که متأسفانه آن ۹۰ درصد تنها در مقوله تجارت این حوزه مشغول به فعالیت هستند. اول مردم باید بیایند و کار را ببینند، بعد لذت ببرند و در آخر مقوله خرید و فروش آثار مطرح می شود. اگر مردم کار را هم نخریدند، اشکالی ندارد، همین لذت بردن آنها از دیدن آثار هنری برای من گالری دار باید کفایت کند که متأسفانه اغلب می بینیم که اینگونه نیست. گالری دار باید هنر شناس و آدم فرهنگی باشد. زود نخواهد به یک جای عجیب و غریبی برسد، جیبش را پر کند و معروف شود. اگر گالری دار با هنرمند و خریدار درست رفتار کند و آثار خوب به تماشا بگذارد اعتبار پیدا می کند و این اعتبار باعث اعتماد مردم می شود.

بسیاری از جوان ها با دلخوری برایم از رفتارهای ناشیستی که گالری دارها با آنها داشته اند، تعریف می کنند که این موضوع باعث تأسف است. من اینجا کمی وزارت فرهنگ و ارشاد را مقصر می دانم. این را چندین بار هم گفته ام که برای دادن مجوزها به مکانی که طرف می خواهد گالری باز کند نگاه می کنند، یک جای بزرگ و قشنگ را برای تأسیس گالری به ارشاد نشان می دهند و آنها هم موافقت می کنند. اصلاً نگاه نمی کنند که آن آدم، صلاحیت تأسیس گالری را دارد یا نه، هر فرد پولداری که یک فضای بزرگی در اختیار دارد، می آید و گالری تأسیس می کند و بعد یا با هنرمندان رفتارهای غیر حرفه ای می کند یا اصلاً نمی تواند این کار را انجام بدهند و در نهایت هم گالری را پس از مدتی تعطیل می کنند. وظیفه ارشاد این است که در این مقوله کمی بازنگری کند و در دادن مجوزها دقت بیشتری به خرج دهد. حالا شاید با انجمن صنفی که در حال درست کردنش هستیم بشود با این موارد زشت برخورد قانونی کرد.

باتوجه به صحبت های فوق، آیا بالارفتن تعداد گالری های می تواند در رشد فرهنگ بصری مردم در حوزه هنرهای تجسمی تأثیری داشته باشد؟

اتفاقاً خیلی هم خوشحال می شوم که گالری های جدید بازمی شوند به شرطی که همان مشخصه هایی را که گفتم داشته باشند. هرچه تعداد بیشتری گالری در محله های تهران باز شود، خوب معلوم است که مردم آن محله از آن مکان دیدن می کنند که این امر به شناخت آنها در امر تجسمی بسیار کمک می کند و سواد هنری شان را بیشتر می کند.

آیا گالری دار و هنرمند در رابطه با یکدیگر وظیفه ای دارند؟ باید رابطه مستقیم میان آن دو برقرار باشد یا اینکه واسطه ای با عنوان مدیر هنری یا مشاور هنری باید میان این دو قرار بگیرد؟

من مستقیم با هنرمندان کار می کنم و هیچ واسطه ای هم در بین ما جایی ندارد. فکر می کنم اگر نقاشی از گالری ای که با آن کار می کند و ارتباط فرهنگی اش با گالری دار راضی است، بهتر است جای دیگری نرود، هر کسی از یک گالری دیگری می آید که از من وقت بگیرد، از او می پرسم که چرا پیش من آمده است. اگر جواب قانع کننده ای به من ندهد، من هم به او وقت نخواهم داد. همیشه می گویم اگر گالری دار پولت را خورده، بدرفتاری یا بی ادبی کرده و رابطه فرهنگی هنری میان دوطرف خراب بوده، آن وقت هیچ اشکالی ندارد، اما در غیر این صورت دلیلی ندارد هنرمند پیش من بیاید و گالری اش را عوض کند.

متأسفانه بعضی از هنرمندان فکری می کنند که اگر از این گالری به آن گالری بروند، برایشان خوب است و آدم های مختلفی آنها را خواهند دید. در حالی که اینگونه نیست. تماشاچیان همان هایی هستند که از این گالری به آن گالری می روند. بسیاری از نقاشانی که روزگاری ۱۸ یا ۱۹ سال داشتند و کارشان را با من شروع کردند و معروف شدند، هنوز هم پس از گذشت این همه سال با یکدیگر کار می کنیم و گاهی رابطه مان آفتد عمیق می شود که شبیه رابطه مادر و فرزند می شود.

تمرکز گالری های هنری در تهران است و بیشتر شهرستان ها حتی یک گالری هنری هم ندارند. هنرمندان شهرستانی هم برای برپایی نمایشگاه یا معروف شدن، تهران را تنها گزینه می بینند. این مشکل

از کجا ناشی می شود؟ چرا وضعیت هنرهای تجسمی در شهرستان ها تا این اندازه بد است؟

اگر در سال، ۳۵ نمایشگاه در گالری گلستان برپا می کنم، حتماً ۱۰ نمایشگاهش از هنرمندان شهرستانی است. برای اینکه در شهر خودشان، نمی توانند خودشان را مطرح کنند و کارشان را نشان بدهند. چرا؟ برای اینکه تماشاچی ندارند. الان بیشتر دانشجویان هنر بعد از تهران در اصفهان تحصیل می کنند، چندین بار به اصفهان رفتم، درد دل بچه ها را شنیدم. می گویند وقتی نمایشگاه می گذاریم جز دوستان و دانشجویان هنر، کسی نمی آید تا آثار را ببینند، در حالی که اصفهان یکی از ثروتمندترین شهرهای ایران است که کارخانه های بزرگ، کارگاه های تولیدی، سازمان ها و مؤسسات تولیدی زیادی آنجا مشغول هستند و آدم های پولدار زیاد دارد. با این حال نمی روند کار هنری ببینند و اثر خریداری کنند. این نقاش بالاخره می خواهد از راه نقاشی کردن، گذران زندگی کند و می خواهد کارش را بفروشد که متأسفانه هنوز فرهنگ تماشا ای آثار هنری و خرید آن در شهرستان ها جا نیفتاده است. فکر می کنم چاره اش این است که در شهرستان ها گالری هایی باز شود اما بدون هیچ چشمداشت مالی از سوی مؤسسان آن. می دانم که کار سختی است، اما بعضی ها که امکانش را دارند، می توانند این کار را انجام بدهند. ناامید نشوند، آرام آرام مردم به تماشا و خرید عادت می کنند. در چنین شرایط فرهنگی، نباید گالری دار در ابتدای فعالیتش

متأسفانه بعضی از هنرمندان

فکر می کنند که اگر از این گالری به آن گالری بروند، برایشان خوب است و آدم های مختلفی آنها را خواهند دید. در حالی که اینگونه نیست. تماشاچیان همان هایی هستند که از این گالری به آن گالری می روند



که دیدیم چه اتفاق هایی در آن افتاد. از خرید بلیت آن تا کنار گذاشتن فیلم های درجه یک و داوری ها. به عنوان مثال اگر خانم تهمینه میلانی فیلمی از مسائل زنان در این جامعه می سازد، این فیلم چرا باید در جشنواره نیاید؟ «کانایه» اش هم نگویم که باز حالم بد می شود، یا شهرام مکرری و محسن امیر یوسفی.

این رفتارها، توهین به این هنرمندان مهم این مملکت است که کنار گذاشته شده اند. همین را بگیرد و بروید به جلو. البته اگر من کارگردان بودم خیلی هم الان باید خوشحال می شدم که مرا از این جشنواره کنار گذاشته اند!

تمام کنسرت هایی که در لحظه آخر پس از فروش بلیت، لغو می شوند. خب از اول مجوز ندهید. مجوز داده اید بعد لغو می شود. معاونت هنری چه کاری توانست انجام بدهد؟ هیچ. هیچ کاری نتوانسته در امر لغو کنسرت ها انجام دهد.

بنابراین، این کارها آدم متخصص می خواهد. آدم هایی که سر کار هستند، هیچ کدامشان متخصص آن کار نیستند. همه متخصص ها، بیرون بیکارند و از تخصصشان استفاده نمی شود. بنابراین وضع همین است که هست. آن از کتابمان، آن وضعیت موسیقی، آن از وضعیت تئاتر که وسط اجرا می گویند باید تعطیل شود.

آن از وضعیت فیلم و سینما که پس از ۳ ماه اکران موفقیت آمیز یک فیلم، می گویند فیلم باید برداشته شود، از دستمان در رفته است که به آن مجوز داده ایم! اصلاً یعنی چی این حرف ها؟ اینکه آقایان می گویند، نمی گذارند کار کنیم و نمی شود و دستمان بسته است و از این حرف ها، اینها برای من اصلاً جواب قانع کننده ای نیست. آدم ها باید محکم سر جای شان بایستند و از زیر مجموعه مدیریتی خودشان دفاع کنند که البته هیچ دفاعی هم نمی شود. بنابراین هیچ امیدی هم به آنها نیست. می توانستند بی نیال تشکیل بدهند. دادند؟ یک دوسالانه برپا کردند که کار می نداد. موزه هنرهای معاصر تهران دارد چکار می کند؟ بزرگداشت برای این یا آن می گیرد. یا گنجینه ای را که خودمان ندیده ایم می خواهند به خارج ببرند. چند نمایشگاه خوب گذاشته اما کافی نیست. در حد آن جای معتبر، کار اساسی نکرده است. بنابراین بهتر است خودمان از جایمان بلند بشویم، کمر همت ببندیم و برای فرهنگ و هنرمان زحمت بکشیم.

وضعیت جامعه در مورد فرهنگ و هنر را چگونه ارزیابی می کنید؟ چرا جامعه ما دچار بدفرهنگی شده است؟ ریشه های این مسأله را در کجاها می بینید؟

بخش خصوصی واقعا دارد زحمت می کشد، زحمت مضاعف، یعنی بار زحمتی را که دولت ها باید می کشیدند نیز به دوش خود می کشد. واقعا می بینم که دوستان نقاش، نویسنده، مجسمه ساز، موسیقیدان دارند چه زحمت هایی می کشند، آنها برای کارشان تعهد و مسئولیت بدون هیچ اجری حس می کنند. ما ملت بی فرهنگی نیستیم. زمانی که هنرمند آزاد نباشد که هر چه دلش می خواهد بکشد یا بنویسد یا بسازد، مسلماً بازدهی خوبی هم نمی تواند داشته باشد. همه اش نگران است که اگر این جمله یا کلمه را بنویسد ارشاد ایراد می گیرد یا نمی گیرد.

با نویسندگانی که صحبت می کنم، می گویند موقع نوشتن، همه اش می لرزند. خب آدم باید موقع نوشتن رها باشد، راحت باشد، امنیت خاطر و آرامش داشته باشد که هیچ کدام را ندارند. نقاش ها هم ندارند. به من می گویند خانم گلستان اگر زن تابلو موی بلندش پیدا باشد نمایشش می دهید؟ ایراد نمی گیرند؟ گاهی خیلی عصبانی می شوم و می گویم شما کارتان را بکنید، چه کار دارید که ایراد می گیرند یا نمی گیرند، ما می دانیم که باید حرمت جامعه و باورها را نگاه داریم. و می دانیم چه کارهایی نباید بشود، اما این نباید از صبح تا شب بشود دغدغه مان.

زمانی که ترجمه می کنم، دیگر به این فکر نمی کنم که ممکن است به فلان کلمه ایراد بگیرند. همه را ترجمه می کنم و به ارشاد می دهم، ارشاد هم ماشاء الله همه را اصلاحیه، اصلاحیه و اصلاحیه می زند و من نیز زیر بار اصلاحیه های عجیب و غریب نمی روم. قاعدتاً این فشارها نباید برای یک هنرمند باشد. زمانی که می روم کتاب بخرم، همه اش فکر می کنم چند صفحه اش را زده اند، چند کلمه اش را برداشته اند. خب این کتاب تکه تکه پاره شده، دیگر ارزشی برای خواندن ندارد. برای همین کتابخوان کم شده است.

نقش مردم این وسط چه می شود؟

با توجه به این شرایط مقداری به مردم حق می دهم اما نه زیاد. مردم ما روزنامه هم نمی خوانند. یعنی اگر شمارگان روزنامه های مهم را ببینید، خنده تان می گیرد. ۶ یا ۷ هزار شمارگان، یعنی چی؟ شوخی است. مگر یک پدر و مادر چقدر

این کار را به عنوان شغل اصلی در نظر بگیرد، با اینکه کاری جدی است و می تواند سود دهی بالایی هم داشته باشد، اما به ناچار باید برای شروع، گالری داری را کنار شغل اصلی اش داشته باشد تا بتواند خدمت بزرگی به شهر خودش بکند. طول می کشد تا مردم لذت گالری رفتن را یاد بگیرند.

یکی از اهداف من در گالری گلستان این بود که مردم عادی به گالری بیایند و در این هدف موفق شدم، تنها به این دلیل که اعلام کردم آثار اقساطی می فروشم و هنوز هم دارم قسطی می فروشم. نمایشگاه تابستانه «۱۰۰ اثر ۱۰۰ هنرمند»، کاملاً بیانگر این داستان است که خریداران را افراد عادی مثل کارمند و دانشجو و کاسب، تشکیل می دهند که از خرید قسطی آثار هم بسیار راضی هستند. در شهرستان ها نیز باید چنین کارهایی انجام بشود. یعنی بدون هیچ چشمداشتی تسهیلاتی فراهم کنند که مردم عادی نیز بتوانند اثر هنری بخرند تا بعد کارخانه دارها هم اقدام به خرید آثار هنری برای خانه های خود بکنند. این کار استمرار و پشتکار و صبوری می خواهد. در این مورد نباید هیچ امیدی به دولت و حکومت داشته باشیم. ما باید روی پای خودمان بایستیم و مستقل کار کنیم. دولت هیچ کاری نمی تواند بکند و بهتر است ما نیز از دولت چیزی نخواهیم. برای اینکه هر زمان از آنها چیزی خواستیم، توقع داشته اند که دخالت هم بکنند. من همیشه گفته ام: «نه حمایت و نه دخالت!»

با اشاره به بحث دولت ها، تاکنون بخش مدیریت فرهنگی و هنری دولت را تا چه اندازه موفق ارزیابی می کنید؟ آیا فرهنگ و هنر نیازمند مدیریت دولتی است و اگر هست دولت باید در کجاها ورود داشته باشد؟

تاکنون دولت ها در هر امری از هنر کار کرده اند، موفق نبوده اند. اشکال بزرگ این است که از متخصص ها استفاده نمی کنند. مثال زنده اش، جشنواره فیلم فجر امسال بود